

شهید علیرضا صیادی



خلیل	نام پدر
۱۳۴۴/۰۱/۲۰	تاریخ تولد
بوشهر - دشتستان	محل تولد
۱۳۶۵/۱۱/۰۳	تاریخ شهادت
سلمچه	محل شهادت
فرمانده گروهان	مسئولیت
پاسدار	نوع عضویت
پاسدار	شغل
سوم راهنمایی	تحصیلات
دهقاید	مدفن

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید علیرضا صیادی در سال ۱۳۴۴/۴/۲۱ در خانواده ای تنگدست ولی بی نهایت خوشبخت به دنیا آمد. وی و برادرش ابراهیم از وقتی که توانایی کار کردن داشتند برای تأمین مخارج زندگی و کمک به پدر و مادر خود سختی را به جان می خریدند و کار می کردند. شهید علیرضا صیادی صبح ها به مدرسه می رفت و عصرها برای کار به کوره های آجرپزی می رفته. شهید صیادی در تحصیل کوشا بود. دوره راهنمایی را در مدرسه راهنمایی ادب دهقاید گذراند و سپس برای ادامه تحصیل به برازجان رفت و سال اول و دوم دبیرستان را در مدرسه شهید رجایی پشت سر گذاشت. آن ایام مصادف بود با اوایل انقلاب و علیرضا با سرسختی به طرفداری از انقلاب و روحانیت می پرداخت. تا این که در سال ۱۳۶۲ در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برازجان نام نویسی کرد و در این موقع بهترین زمینه برای رفتن به جبهه و رسیدن به آرزوی دیرینه برای وی مهیا گشت. در این هنگام علیرضا ۲۰ ساله بود و همراه برادر ۱۸ ساله اش برای چندمین بار به جبهه می رفت. و در یکی از عملیات ها به گفته همزمش هنگامی که مجروحان را به پشت خاکریز منتقل می کردند مورد اصابت گلوله قرار گرفت و سرانجام در مورخه ۳/۱۱/۶۵ به شهادت رسید و به لقاءالله پیوست.

رفتار و اخلاق شهید:

شهید صیادی واقعاً از خود گذشتگی داشته به تمام معنا وجودش را فدای محرومین و مستضعفین می کرد. در پابندی به عقاید دینیش نمونه بود. برای خانواده ایثار می کرد. نمونه ای از صبر و شکیبایی به حساب می آمد. در نظم و رسیدگی به کارهایش بسیار دقیق بود. همواره آرزوی پرواز در دل داشت. دوستانش را برای یاد دادن فرایض دینی به آنها با خود به مسجد می برد. و ماه های رمضان بانی مجالس روضه خوانی بود که در منزل عمویش برگزار می شد. طرفدار سرسخت اسلام بود. با دهان روزه به زمین زراعتی که کیلومترها تا روستا فاصله داشت می رفت و پا به پای اعضای خانواده درو می کرد. قلبی پاک و روحی بلند و دیدی باز داشته همه چیز با دیده بصیرت می نگریست و از لحظه های زندگیش با وسواس تمام بهره می برد.

وصیت نامه

ما اراده کردیم که مستضعفین زمین را وارثان حقیقی زمین گردانیم.

با سلام و درود بر منجی عالم بشریت آقا امام زمان(عج) و نائب بر حقش امام خمینی و با سلام و درود بر رزمندگان کفر ستیز جبهه های حق علیه باطل و سلام بر شهیدان از کربلای حسینی تا کربلای هویزه، خونین شهر، بستان، خوزستان و سلام و درود بر روحانیت اصیل و سلام بر خانواده ها و بازماندگان شهدا. این حقیر علیرضا صیادی فرزند خلیل چند کلمه ای به خدمت شما برادران و خواهران عزیز عرضه می دارم. خدایا به امام حسین(ع) بگو که شهدای کربلای ایران همچون تو سر در بدن ندارند و با لب تشنه شهید می شوند. خدایا به مهدیت بگو که لشکر عظیم اسلام برای یاریت در انتظار توست. خدایا به علی اصغر بگو که قلب های کوچک اطفال را با موشک های ۹ متری متلاشی می کنند. خدایا به بهشتی ات بگو که همچنان راست قامتیم، خدایا به رجایی بگو که قرار داد صلح با کفار را امضا نخواهیم کرد. به شهدای محراب بگو که بلندترین فریادتان نماز است. خدایا قدس عزیز و حرم خونین حسین(ع) را از ما گرفتند. اما کن مقدس تو مرکز توطئه کفار و منافقین شده، شهرهای ما را ویران کردند و مردان و زنان بی گناه را کشتند. خدایا همه این امت فقط در برابر تو تسلیم هستند و در برابر کفار همچون کوهی استوار که هیچ چیز مانع از رسیدن آن ها به تو نمی شود، قهرمانانه با هجوم خود به دشمن بعثی پیروز می شوند. مظلومانه در برابر اشک می ریزد. سربازان اسلام همه نقشه های ضد خدایی را با ایثار و روحیه شهادت طلبی نقش بر آب می کنند. کفار به مادیات و سلاح های مدرن وابسته اند. اما یارانت به یاری تو دل بسته اند. خدایا سربازانت را یاری کن. مامت شهید پرور خوب می داند که هر چه از طول انقلاب می گذرد بر وسعت جبهه ها و مبارزات افزوده می شود. و مسئولیت ما در برابر خون شهدا بیشتر می شود، آری هر چه از عمر این جنگ بگذرد بر وحدت و یکپارچگی مسلمین افزوده می شود و برای مبارزه پیگیر و بی امان برای مزدوران شرق و غرب آماده و با مسائل عقیدتی و نظامی آشنا شویم. مامت شهید پرور! لحظه ای از جنگ غافل نشوید. در هر زمان و مکان با دشمنان مبارزه کنید. تا هر گوشه ای از خاکمان گریلا گردد. و در هر زمان این امکان از طرف متجاوزان شرق و غرب وجود دارد که انقلاب اسلامی و سنگرهای عقیدتی اسلام مورد هجوم بی رحمانه قرار گرفته و دشمن بعثی ما را به جنگ کشاند. وظیفه ماست که لباس مقدس جهاد را بر تن کنیم و در راه دادن جان و مال دریغ نکنیم. پیام شهدا این است که پیرو خط امام باشیم. آن الگوی ایثار و مقاومت و آن انسانی را که تمام ذرات وجودش را به اختیار اسلام و به خدمت مسلمین قرار داده است یاری کنیم و او را تنها نگذاریم و به فریاد مظلومیت حسین زمان خمینی بت شکن، لبیک یا حسین(ع) مظلوم، لبیک یا شهید کربلا، پاسداران بسیجیان، ارتشیان با اهدا خون به ندای تو لبیک گفتند. در پایان چند کلمه ای با خانواده عزیزم پدر و مادر مهربانم! زحمت های زیادی برای من کشیدید، امیدوارم مرا حلال کنید، در بعد به پدر و مادرم می گویم که من اگر مفقود الاثر شدم نگران نباشید. آن چه مهم است روح من است و اگر جسد مرا به وطن آوردند مرا در کنار شهدای مظلوم به خاک بسپارید. و تنها وصیتی که به شما دارم این است که در جلسات مذهبی، دعاها و عزاداری ها شرکت کنید. شهدا را در دعایان یاد کنید. خواهران و مادران! حجاب را رعایت کنید. فاطمه و زینب الگوی شما باشند. خانواده های شهدا را تنها نگذارید. مادر جان! اگر من گشته شدم، ناراحت نباش. دستان و رزمندگان به جای من فرزندان تو هستند. آن ها را مثل فرزندان خود بدان. از آن ها که منافق و ضد ولایت فقیه هستند نفرت دارم که بر جنازه ام حاضر شوند.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی(عج) حتی کنار مهدی خمینی را نگه دار

۱/۱۱/۶۲

علیرضا صیادی

خاطرات

خاطره ای از برادر شهید:

من و علیرضا بر که مرخصی گرفتیم که به منزل بر گردیم در همان لحظه دیدیم فرمانده ما «شهید احمد نیا» به طرف ما می آید. سر و صدای رزمندگان شور و شوق عجیبی به همراه داشت. هر کدام کاری انجام می دادند. یکی غسل شهادت می کرد. یکی وصیت نامه می نوشت و دیگری لباس هایش را مهیا می کرد. این لحظه ها معمولی بود. هر کدام حاکی از حادثه هایی بود که ممکن بود پیش آید. انسان با دیدن این صحنه ها دنیا را فراموش می کرد و تنها حس رسیدن به خدا را در خود تقویت می نمود. فرمانده پس از سلام و احوالپرسی گفت: «دارید می روید» سپس رو به علیرضا کرد و گفت: «مگر نمی دانی فردا به عملیات می رویم؟» علیرضا! این بار به تو قول می دهم دست خالی بر نمی گردی. علیرضا دیگر آن علیرضای چند دقیقه قبل نبود. خنده ای کرد و گفت: من که تا شهد و بوی آن نجویم بر نمی گردم. با شنیدن این حرف لرزه ای بر اندامم افتاد در همان حال که سرشار از شوق وصف ناشدنی بود بر که مرخصی را پاره پاره کرد. ناگهان متوجه من شد با مهربانی دستی بر سر من کشید و گفت: «ابراهیم به خانه برو و سلام مرا به آنها برسان.» گفتم: یعنی تو بمانی من بروم؟ هرگز با تو آمدم با تو نیز برمی گردم. هر دو در عملیات شرکت می کنیم یا گشته می شویم یا هر دو باز می گردیم. علیرضا گفت: «آیا فکر مادر را نکرده ای؟ اگر تو دو کبوتر داشتی که از کوچکی آن ها را بزرگ کرده بودی حاضر بودی هر دو را با هم از دست بدهی» و هزاران دلیل و حدیث آورد تا مرا راضی کرد در چهره اش نور عجیبی نمایان بود. آن قدر تغییر کرده بود که در شناختنش شک کرده بودم. او نماز شب خواند، غسل شهادت کرد و وصیت نامه نوشت و عازم میدان گشته آری همان رزمنده ای که در کربلای ۴ پس از بمباران مسجد آبادان بعد از نیم ساعت از زیر آوار سالم بیرون می آید تنها فردی است که از گروه ۲۰ نفری که در مسجد در عملیات کربلای ۵ شرکت کردند به شهادت رسید.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران